

شهید مطهری (ره) معلم اندیشه‌ها

محمدحسین زارعی رضائی

گروه آموزشی الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان

استاد شهید مطهری، به‌خصوص در تبیین رموز توفیق و ماندگاری آثار وی، قاصر است؛ اما برخی از مطهری‌پژوهان عمده‌ترین رموز توفیق شهید را چنین برشمرده‌اند: نظم و انضباط، صلابت و استقامت در برابر ناملایمات، ژرف‌نگری و عمق اندیشه، جامعیت تفکر، شناخت زمان و آینده‌شناسی، داشتن بصیرت در شناخت جریان‌های فکری و سیاسی و همچنین انصاف و جوانمردی در مواجهه با جریان‌های انحرافی. همه این توفیقات بی‌نظیر حاصل شخصیت روحی و فکری، تربیت الهی و محیط خانوادگی و معنوی حوزه و استفاده از محضر استادان بزرگ و مواجهه با چالش‌های موجود در محیط سیاسی و فرهنگی آن زمان است که با اراده و پشتکار و هوش و ذکاوت بی‌نظیر شهید مطهری و توفیق الهی و عنایات خاص امامان معصوم علیهم‌السلام همراه شده است (کرمی، ۱۳۸۳: ۳۴۰-۳۳۱).

گذشته از مطالب ذکرشده که هر کدام می‌توانند مبنای تألیف مقالات و کتاب‌های ارزشمندی در تبیین شخصیت بی‌بدیل شهید مطهری باشند، این نوشتار درصدد است ویژگی «معلم فکر و اندیشه بودن» این شهید بزرگوار را هرچند کوتاه در آثار بی‌استثنا ارزشمند آن شهید بررسی کند.

مرحوم شهید مطهری، در کتاب تعلیم و تربیت در اسلام، موضوع پرورش عقل و فکر را طرح می‌فرماید و معلم علم را از معلم اندیشه و فکر تفکیک می‌کند. وی درباره این موضوع چنین می‌نویسد: «مسئله اول که باید بحث کنیم همان مسئله پرورش عقل و فکر است. در اینجا ما دو مسئله داریم: یکی مسئله پرورش عقل و دیگر مسئله علم. مسئله علم همان آموزش دادن است. تعلیم عبارت است از یاد دادن. از نظر تعلیم، متعلم فقط فراگیرنده است و مغز او به‌منزله انباری است که سلسله‌ای معلومات در آن ریخته می‌شود؛ ولی در آموزش، کافی نیست که هدف این باشد. امروز هم این را نقص می‌شمارند که هدف آموزگار فقط این باشد که یک سلسله

شامگاه روز سه‌شنبه، یازدهم اردیبهشت سال ۱۳۵۸، اصابت گلوله کوردلانی از گروهک منحرف و منحط فرقان که عقایدشان خوارچ نهروان را به ذهن تداعی می‌کرد، فرق مبارک انسانی را شکافت که آثار و اندیشه‌های نابش، اندیشیدن متعهدانه‌اش، اخلاص و صفای قلبش و طهارت روح و جانیش تا ابد ماندگار و مثال‌زدنی خواهد ماند. علامه شهید استاد مرتضی مطهری که حاصل عمر پربرکت امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی (رحمة‌الله علیهما) بود، از بین ما رفت و به ملاأعلی پیوست؛ اما حکایت آن بزرگ‌مرد خدا هیچ‌گاه از خاطره‌ها نمی‌رود. شهید مطهری گذشته از داشتن مراتب بالای علم و تقوا که او را از تمامی معاصران خود ممتاز کرده بود، ویژگی منحصر به فرد دیگری نیز داشت و آن «معلمی» بود؛ ولی نه معلمی که فقط اطلاعات و محفوظات متعلمان را بیفزاید؛ او معلم درس فکرت و اندیشیدن و بلکه معلم درست اندیشیدن بود. این ویژگی برجسته او زمینه‌ای شد تا از روز دوازدهم اردیبهشت به‌عنوان روز گرامیداشت مقام معلم یاد شود و شغل شریف معلمی با نام آن شهید والامقام آمیخته و عجین شود و آن شهید عزیز الگوی معلمان و استادان ما باشد و نام او تا ابد بر تارک نظام تعلیم و تربیت اسلامی خودنمایی کند و باقی بماند.

شهید مطهری علاوه بر اینکه اهل تهجد و شب‌زنده‌داری و تقوا و اخلاص بود، هوش و استعداد خدادادی فوق‌العاده‌ای نیز داشت. وی در راستای قدردانی و شکرگزاری از این نعمت‌های الهی، زحمت تعمق و تدقیق در امور علمی را بر خود هموار می‌کرد. از رهگذر همین توشه خدادادی و تلاش و زحمتی که متحمل می‌شد، به جامعیتی علمی دست یافت و صفاتی مانند حسن سلوک و تواضع و محبت به بندگان خدا و خدمت به مردم و جامعه، به‌ویژه احترام به پدر و مادر و نهاد خانواده در وی ملکه شدند (خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۵).

به نظر می‌رسد زبان از بیان و قلم از شمارش ویژگی‌های برجسته



مَطْبُوعٌ وَ عِلْمٌ مَسْمُوعٌ (یا: عَقْلٌ مَطْبُوعٌ وَ عَقْلٌ مَسْمُوعٌ) وَ لَا يَنْفَعُ الْمَسْمُوعُ إِذَا لَمْ يَكُنِ الْمَطْبُوعُ (نهج البلاغه، حکمت ۳۳۱). دو علم علم است: یکی علم شنیده‌شده یعنی فراگرفته‌شده از خارج و دیگر علم مطبوع. علم مطبوع یعنی آن علمی که از طبیعت و سرشت انسان سرچشمه می‌گیرد، علمی که انسان از دیگری یاد نگرفته و معلوم است که همان قوه ابتکار شخص است. بعد می‌فرماید: و علم مسموع اگر علم مطبوع نباشد، فایده ندارد و واقعا هم همین جور است. این را در تجربه‌ها درک کرده‌اید؛ افرادی هستند که اصلا علم مطبوع ندارند. منشأ آن هم اغلب سوءتعلیم و سوء تربیت است، نه اینکه استعدادش را نداشته‌اند. تربیت و تعلیم جوری نبوده است که آن نیروی مطبوع او را به حرکت درآورد و پرورش بدهد» (مطهری ۱۴۰۳: ۱۷).

مرحوم شهید مطهری تفاوت نظام آموزشی قدیم و جدید را در خصوص پرورش عقل بر همین اساس ارزیابی می‌کند. وی معتقد است: «اغلب، نظام آموزشی قدیم خودمان همین جور بوده است.

معلومات، اطلاعات و فرمول در مغز متعلم بریزد، آنجا انبار بکند و ذهن او بشود مثل حوضی که مقداری آب در آن جمع شده است. هدف معلم باید بالاتر باشد و آن این است که نیروی فکری متعلم را پرورش و استقلال بدهد و قوه ابتکار او را زنده کند؛ یعنی کار معلم در واقع آتشگیره‌دادن است. فرق است میان تنوری که شما بخواهید آتش از بیرون بیاورید و در آن بریزید تا این تنور را داغ کنید و تنوری که در آن هیزم و چوب جمع است، شما آتشگیره از خارج می‌آورید، آن قدر زیر این چوب‌ها و هیزم‌ها آتش می‌دهید تا خود این‌ها کم‌کم مشتعل بشود و تنور با هیزم خودش مشتعل گردد. چنین به نظر می‌رسد آنجا که راجع به عقل و تعقل در مقابل علم و تعلم بحث می‌شود، نظر به همان حالت رشد عقلانی و استقلال فکری است که انسان قوه استنباط داشته باشد. جمله‌ای دارند امیرالمؤمنین (ع) که در نهج البلاغه است و من مدت‌ها پیش، ذهنم متوجه این مطلب شده بود و شواهدی هم برایش جمع کرده‌ام. می‌فرمایند: الْعِلْمُ عِلْمَانِ (و در یک نقل دیگر: الْعَقْلُ عَقْلَانِ): عِلْمٌ

شما می‌بینید که افرادی، حال یا به علت نقص استعداد یا به علت نقص تعلیم و تربیت، نسبت به آن معلوماتی که آموخته‌اند، درست حکم ضبط صوت را دارند. کتابی را درس گرفته، خیلی هم کار کرده، خیلی هم دقت کرده، درس به درس آن را حفظ کرده و نوشته و یاد گرفته است. بعد مثلاً مدرس شده و می‌خواهد همان درس را بدهد. آنچه در این کتاب و در حاشیه‌ها و شرح آن بوده،

کند، به داستانی تمسک می‌جوید و در ادامه چنین می‌نویسد: «مثلاً معروفی است، البته افسانه است، می‌گویند که یک غیب‌گو و رمالی، علم غیب‌گویی و رمالی را به بچه‌اش آموخته بود. خودش در دربار پادشاه حقوق خوبی می‌گرفت. این علم را به بچه‌اش آموخته بود که بعد از خودش، او این پست (سمت) را اداره کند. تا روزی که او را به پادشاه معرفی کرد. پادشاه خواست که او را امتحان کند. تخم مرغی در دستش گرفت و به او گفت: اگر گفتی که در دست من چیست؟ او هر چه حساب کرد، نفهمید که چیست. ابتدا گفت: وسطش زرد است و اطرافش سفید. بعد فکری کرد و گفت: این سنگ آسیایی است که در وسطش هویج ریخته‌اند. پادشاه خیلی بدش آمد و بعد پدرش را آورد و گفت: آخر این چه علمی است که به او آموخته‌ای؟! گفت: علم را من خوب آموختم؛ ولی این عقل ندارد. آن حرف اول را از روی علمش گفت؛ ولی این دومی را که آن را به این مورد تطبیق داد، از روی بی‌عقلی‌اش گفت، شعورش نرسید که سنگ آسیا در دست انسان جا نمی‌گیرد. این را عقل آدم باید حکم بکند. این داستان معروف است و من تا به حال از چند نفر شنیده‌ام. می‌گویند: یک وقت یک خارجی آمده بود کرج. با یک دهاتی روبه‌رو شد. این دهاتی خیلی جواب‌های نغز و پخته‌ای به او می‌داد. هر سؤالی که می‌کرد، خیلی عالی جواب می‌داد. بعد او گفت که تو این‌ها را از کجا می‌دانی؟ گفت: ما چون سواد نداریم، فکر می‌کنیم. این خیلی حرف پرمعنایی است؛ آن که سواد دارد، معلوماتش را می‌گوید؛ ولی من فکر می‌کنم. فکر خیلی از سواد بهتر است» (مطهری ۱۴۰۳: ۱۸). «این مسئله که باید در افراد و در جامعه رشد شخصیت فکری و عقلانی پیدا بشود، یعنی قوه تجزیه و تحلیل در مسائل پیدا بشود، یک مطلب اساسی است؛ یعنی در همین آموزش‌ها و تعلیم و تربیت‌ها در مدرسه‌ها و وظیفه معلم بالاتر از اینکه به بچه یاد می‌دهد، این است که کاری بکند که قوه تجزیه و تحلیل او قدرت بگیرد، نه اینکه فقط در مغز وی معلومات بریزد که اگر معلومات خیلی فشار بیاورد، ذهن بچه راکد می‌شود» (مطهری ۱۴۰۳: ۱۹).

برخی خیال می‌کنند پرورش عقل با رفت و آمد زیاد به درس این استاد و آن استاد اتفاق می‌افتد؛ اما مرحوم شهید مطهری این مسئله را نفی و تصریح می‌کند که ملاک، زیاد استاد دیدن نیست. ایشان در این باره می‌نویسد:

«در میان علما افرادی که خیلی استاد دیده‌اند، من به این‌ها هیچ اعتقاد ندارم. به همین دلیل اعتقاد ندارم که خیلی استاد دیده‌اند، همان که برایشان باعث افتخار است. مثلاً می‌گویند فلان کس سی سال به درس مرحوم نائینی رفته یا بیست و پنج سال متوالی درس آقا ضیاء عراقی را دیده، عالمی که سی سال یا بیست و پنج سال عمر یکسره درس این استاد و آن استاد را دیده، او دیگر مجال فکر کردن برای خودش باقی نگذاشته است. دائماً می‌گرفته، تمام نیرویش صرف گرفتن شده، دیگر چیزی نمانده است برای آنکه با نیروی خودش به مطلبی برسد... مغز انسان هم قطعاً همین جور است. در تعلیم و تربیت باید مجال فکر کردن به دانش آموز داده بشود و او به فکر کردن ترغیب گردد. ما در میان اساتید خودمان،

همه را مطالعه کرده و از استاد فرا گرفته است. هر چه شما راجع به این متن و این شرح و این حاشیه بپرسید، خوب جواب می‌دهد. یک ذره که پایتان را آن طرف بگذارید، او دیگر لنگ است. معلوماتش فقط همین مسموعات است و اگر مطلب دیگری در جای دیگر باشد که او بخواهد از این مایه‌های معلومات خودش آنجا نتیجه‌گیری بکند، عاجز است و بلکه من دیده‌ام افرادی را که بر ضد آنچه اینجا یاد گرفته‌اند، آنجا قضاوت می‌کنند. لہذا شما می‌بینید که یک عالم، مغزش جاهل است. عالم است؛ ولی مغزش مغز جاهل است. عالم است؛ یعنی خیلی چیزها را یاد گرفته، خیلی اطلاعات دارد؛ ولی آنجا که شما مسئله‌ای خارج از حدود معلوماتش طرح می‌کنید، می‌بینید که با یک عوام صد درصد عوام طرف هستید. آنجا که می‌رسد، یک عوام مطلق از آب درمی‌آید» (مطهری ۱۴۰۳: ۱۸). شهید مطهری برای اینکه مطلب مورد نظرش را درست تبیین



آن اساتیدی را که می‌دیدیم ابتکار دارند، اساتیدی بودند که زیاد معلم ندیده بودند... آقای بروجردی را اغلب ایراد می‌گرفتند که کم استاد دیده و از نظر ما حسنش همین بود که خیلی استاد ندیده بود. ایشان هم کم استاد ندیده بود، ده دوازده سال استادهای درجه اول دیده بود، هفت‌هشت سال نجف و سه‌چهار سال اصفهان استاد دیده بود؛ ولی نجفی‌ها قبولش نمی‌کردند، می‌گفتند این استاد کم دیده، مثلاً باید سی سال استاد دیده باشد. و به همین دلیل که کمتر استاد دیده بود، ابتکارش از اغلب آن علما بیشتر بود؛ یعنی فکر می‌کرد. مسائلی که مطرح کرده، مسائلی است که خودش فکر می‌کرد؛ چون مجال فکر کردن داشت. به هر حال خیال نمی‌کنم این مسئله جای تردید داشته باشد که در آموزش و پرورش، هدف باید رشد فکری دادن به متعلم و به جامعه باشد. تعلیم‌دهنده و مربی هر که هست، معلم است، استاد است، خطیب است یا واعظ است، باید کوشش کند که به متعلم و مربی رشد فکری یعنی قوه تجزیه و تحلیل بدهد، نه اینکه تمام همش این باشد که دائم بیاموزید، فرا بگیرید و حفظ کنید. در این صورت چیزی نخواهید شد» (مطهری ۱۴۰۳: ۲۰).

مفهوم اجتهاد در نگاه شهید مطهری با تعقل و فکر کردن و استنباط عجین است؛ لذا در این باره می‌نویسد: «تعقل همان فکر کردن است، نیروی فکر کردن مربوط به خود شخص است که استنباط بکند، اجتهاد بکند، رد فرع بر اصل بکند. مرحوم آقای حجت یک وقت حرف خیلی خوبی در باب اجتهاد زد. گفت: اجتهاد واقعی این است که وقتی یک مسئله جدید که انسان هیچ سابقه ذهنی ندارد و در هیچ کتابی طرح نشده، به او عرضه شد، فوراً بتواند اصول را به‌طور صحیح تطبیق کند و استنتاج نماید، و الا انسان مسائل را از جواهر یاد گرفته باشد، مقدمه و نتیجه، صغرا و کبرا و نتیجه، همه را گفته‌اند، او فقط یاد می‌گیرد و می‌گوید: من فهمیدم صاحب جواهر چنین می‌گوید، بله، من هم نظر او را انتخاب کردم. این اجتهاد نیست، همین کاری که اکثراً می‌کنند. اجتهاد، ابتکار است و اینکه انسان خودش رد فرع بر اصل بکند. همیشه برخی مجتهدها عده‌ای از مقلدها هستند؛ مقلدهایی در سطح بالاتر. شما می‌بینید در هر چند قرن یک نفر پیدا می‌شود که اصولی را تغییر می‌دهد، اصول دیگری به جای آن می‌آورد و قواعد تازه‌ای ابداع می‌کند. بعد همه مجتهدها از او پیروی می‌کنند. مجتهد اصلی همان یکی است، بقیه مقلدهایی به‌صورت مجتهد هستند که از این مقلدهای معمولی کمی بالاترند. مجتهد واقعی در هر علمی همین جور است. در ادبیات این جور است، در فلسفه و منطق این جور است، در فقه و اصول این جور است، در فیزیک و ریاضیات این جور است. شما می‌بینید در فیزیک، یک نفر می‌آید یک مکتب فیزیکی می‌آورد، بعد تمام علمای فیزیک تابع او هستند. این را که مکتب جدیدی می‌آورد و مکتب قابل قبولی هم می‌آورد که افکار را تابع فکر خودش می‌کند، باید گفت مجتهد واقعی؛ ولسی تفکر بدون تعلیم و تعلم امکان‌پذیر نیست. مایه اصلی تفکر، تعلیم و تعلم است^۱، و اینکه در اسلام دارد که تفکر عبادت است، غیر از این است که تعلم عبادت است. این، دو مسئله است. ما یکی در باب تعلیم و تعلم داریم که تعلیم عبادت

است، تعلم عبادت است و یکی در باب تفکر داریم که تفکر عبادت است، و آنچه در باب تفکر داریم بیشتر است از آنچه در باب تعلم داریم. مثلاً أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ التَّفَكُّرُ^۲، فکر کردن بافضیلت‌ترین عبادت است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲، ۵۵، حدیث ۳) یا لَا عِبَادَةَ كَالْتَّفَكْرِ^۳، هیچ عبادتی مثل فکر کردن نیست (طوسی، ۱۴۱۴ق: ج ۱، ۱۴۵) یا «كَانَ أَكْثَرُ عِبَادَةِ أَبِي ذَرٍّ التَّفَكُّرُ، بیشتر عبادت جناب ابوذر غفاری فکر کردن بود (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۷۱، ۳۲۳) و در این زمینه البته خیلی آیه و روایت هست و این غیر از مسئله تعلم است. در تفکر، گذشته از نتیجه‌ای که انسان از فکر خود می‌گیرد، فکر خود را رشد می‌دهد. در قرآن راجع به تفکر و تعقل، مطلب زیاد داریم. لزومی هم ندارد که بخواهیم آیات قرآن در این زمینه را جمع کنیم. خیلی موارد داریم که قرآن دعوت به تفکر و تعقل کرده است (مطهری ۱۴۰۳: ۲۱). نتیجه اینکه معلم باید شیوه بهره‌برداری از منابع و روش به‌کارگیری ابزار را برای حل مسئله و راه‌های رسیدن به صغرا و کبرا مسئله را به متعلم آموزش دهد تا متعلم بتواند از خود ابتکار عمل به خرج دهد و با فکر و اندیشه خود علم را پیش ببرد و مرزهای دانش را درنوردد.

الحق که شهید مطهری خود چنین بود و اگر درسی را از استاد می‌گرفت، چون در آن اندیشه می‌کرد، وقتی آن را ارائه می‌داد، گاهی بهتر از استادان خود زوایای آشکار و پنهان مسئله را می‌شکافت و آن‌ها را حلاجی و تبیین می‌کرد. بی‌شک یکی از رموز ماندگاری و زنده و به‌روز بودن آثار آن شهید عزیز همین است که او با تمام وجود به مسائلی که بیان می‌کرد، از عمق جان باور داشت و به آن معتقد بود و پیش از بیان مطلب، مسئله برای خودش یقینی و مسلم شده بود. امید آنکه نظام تربیت معلم در کشور عزیزمان ایران این ویژگی مهم معلمی را در خصوص دانشجومعلم و نومعلمان مدنظر قرار دهد و در برنامه درسی رسمی و حتی غیررسمی رسیدن به تربیت معلم فکرآموز و اندیشه‌ورز را بگنجانند. والسلام!

پی‌نوشت‌ها

۱. ما تفکرهای عقلانی را می‌گوییم و به مسئله وحی فعلاً کاری نداریم.
۲. در کافی، ج ۲، ص ۵۵، حدیث سوم، این روایت به نقل از امام صادق (ع) با این عبارت آمده است: «أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ إِدْمَانُ التَّفَكُّرِ فِي اللَّهِ وَ فِي قُدْرَتِهِ» (برترین عبادت، اندیشیدن مداوم درباره خدا و قدرت اوست).

منابع

۱. نهج البلاغه
۲. خبرگزاری تسنیم، ۱۳۹۵/۰۲/۱۲، گفت‌و شنود دکتر غلامعلی حدادعادل با حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۳ که در پنجمین سالگرد شهادت استاد مرتضی مطهری و درباره‌ی ابعاد شخصیت ایشان انجام شده است.
۳. طوسی، محمدبن الحسن، ۱۴۱۴ق، /الامالی، قم: دارالثقافه.
۴. کرمی، فیروزه، ۱۳۸۳، «استاد شهید مرتضی مطهری رموز توفیق و ماندگاری»، مجله قیسات، دوره ۸ شماره‌های ۳۰ و ۳۱.
۵. الکلبینی الرازی، ابی جعفر محمدبن یعقوب، ۱۴۰۷ق، چاپ چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۶. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، ۱۴۰۳ق، بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت.
۷. مطهری، مرتضی، ۱۴۰۳ش، تعلیم و تربیت در اسلام، تهران: صدرا.